

ترانه‌ی «مرا ببوس»

چرا و توسط چه کسی ساخته شد؟

ح.ا.

هم شنیدم که در مجلسی رسمی در آمریکا که به افتخار یکی از دیپلمات‌ها در سفارت افغانستان برگزار شد، خواننده‌ی افغانی همین ترانه‌ی «مرا ببوس» را به عنوان زبان حال یک «دیگر والی» [= سرهنگ] ایرانی که او را به جرم دوست‌داشتن مردم به جوخه‌ی اعدام می‌برده‌اند، خوانده است و سفیر ایران که در آن جلسه بوده است، خود را به بیماری زده و گفته است آمبولانس خیر کنند تا بتواند آن جلسه را ترک کند.

حرمت تاریخ مقتضی است که تصریح کنیم که:

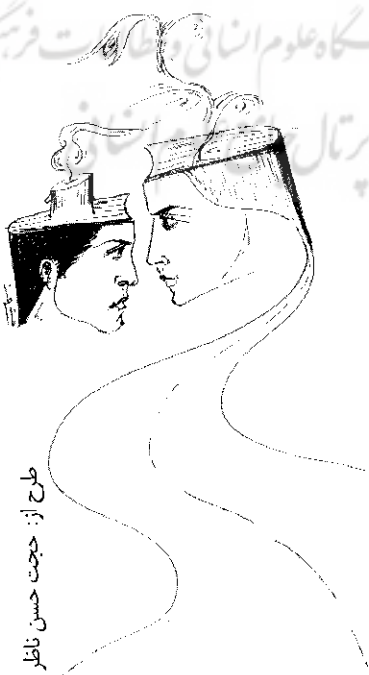
اولاً، اگرچه قتل هیچ انسانی به دلیل اعتقادات او یا عضویت‌اش در احزاب سیاسی روا نیست، اما حزب توده دارای چنان محبوبیتی در سطح جامعه نبود که مردم زبان حال یک افسر توده‌یی را با

□ تنها صداست که می‌ماند و به قول حافظ، در زیر این گنبد دوار، یادگاری خوش‌تر از «صدای سخن عشق» نیست. عارف قزوینی، تاج اصفهانی، اقبال آذر، بدیع‌زاده، دلکش، گوگوش، محمدرضا شجریان و شهرام ناظری شاهدان عینی این واقعیت‌اند. یکی از آوازخوانان موفق که تنها یک ترانه‌ی او «مرا ببوس» یاد و نام او را جاودانه کرده است، حسن گل‌نراقی است.

در دهه‌ی چهل، توده‌یی‌ها شهرت دادند که ترانه‌ی «مرا ببوس» به مناسبت اعدام افسران توده‌یی که پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در دولت سپهبد فضل‌الله زاهدی در سه مرحله دستگیر و اعدام شدند، توسط حیدر رقابی (هاله) ساخته و توسط حسن گل‌نراقی خوانده شده است. این شایعه از مقوله‌ی ربّ شهره لا اصل له است؛ هرچند در داخل و خارج مشهور باشد؛ چنان که:

الف. آقای بیژن فهمی از وقایع‌نگاران قدیمی نوشته‌اند که نه تنها ترانه‌ی «مرا ببوس»، به مناسبت اعدام افسران سازمان نظامی حزب توده ساخته شده بلکه این ترانه قبل از این که از رادیو پخش شود در میان مردم زمزمه می‌شده ولی مردم خواننده را نمی‌شناختند و تصنیف مزبور را حفظ کرده بودند، و لذا رادیوی تهران در مقابل «فشار بیش از حد افراد اجتماع» ترانه‌ی مرا ببوس را مکرر پخش کرده است، در حالی که این ترانه، زبان حالی بود که از سوی افسران سازمان نظامی در شب پایان عمر می‌گفتند.

ب. از یکی از دیپلمات‌های قدیمی



تعشّق و علاقه زمزمه کنند. ثانیاً، سرایش این شعر هیچ ارتباطی با افسران توده‌یی نداشت. به طوری که از دکتر رضا گل‌نراقی (برادرزاده‌ی حسن گل‌نراقی) تحقیق کردم، حیدر رقابی (هاله)، ترانه‌ی «مرا ببوس» را در ۲۳ سالگی برای نامزدش سروده بود و نه برای افسران سازمان نظامی حزب توده.

ثالثاً، عبارت‌ها و مضامین ترانه‌ی «مرا ببوس» هم نیک دلالت قطعی دارد که سراینده، آن را برای جدانشدن از دوست / نامزد و رفتن به سفر و انتخاب سرنوشته‌ی دیگر سروده است نه برای «همسر و مادر فرزندان» و یا در لحظه‌ی مرگ و وداع ابدی با خانواده. باید توضیح داد که سراینده‌ی ترانه، حیدر رقابی به هنگام سرایش این ترانه، عضو جبهه‌ی ملی بود. وی که بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به آمریکا رفت، در آن جا در دانشگاه دیو سی سرخ‌پوستان استخدام شد و پس از انقلاب ۱۳۵۷ به ایران آمد، لیکن محیط را مساعد نیافت و دوباره به آمریکا برگشت و همان جا بدرود زندگی گفت.

اکنون ترانه‌ی «مرا ببوس» را که در کودکی و نوجوانی من بسیار معروف بود، در این جا باز می‌نویسم:

ستاره مرد، سپیده‌دم، چو یک فرشته ماهم،
نهاد دیده بر هم،

میان پرنیان غنوده بود.

به آخرین نگاهش، نگاه بی‌گنااهش،

سرود واپسین سروده بود.

دید که من از این پس دل در راهی دیگر دارم
به راه دیگر، شوری دیگر در سر دارم

ز صبح روشن باید اکنون دل بردارم

که عهد خونین با صبحی روشن‌تر دارم

به روی او نگاه من،

نگاه او به راه من،

فرشتگان زیبا، به ماتم دل ما

در آسمان هم آوا

ستاره مرد، سپیده دم، چو یک فرشته ماهم،

نهاد دیده بر هم،

میان پرنیان غنوده بود

به آخرین نگاهش، نگاه بی گناهش

سرود واپسین سروده بود

دختر زیبا هم چون شبنم گل‌ها، با برگ شقایق‌ها

بنشین بر بال باد سحر

دختر زیبا، چشمان سیه بگشا، با روی بهشت‌آسا

بنگر خندانم بار دگر

مرا بیوس، مرا بیوس، برای آخرین بار

تو را خدا نگه دار

که می‌روم به سوی سرنوشت

بهار ما گذشته، گذشته‌ها گذشته

منم به جست‌وجوی سرنوشت ■



به یاد هوشنگ بصیری از حامیان هنر و موسیقی: عباس تهرانی (استاد قره‌نی) با سردبیر حافظ تهران - اسفند ۱۳۸۶ (عکس از جواد پهلوانی)

امدادهای غیبی

سید امیرمهدی امین

کارشناس ارشد حقوق خصوصی

اخیراً کتاب **داستان‌هایی از عنایات اولیای دین**، تهیه و تنظیم محمد حسین فاتحی توسط انتشارات زاهدی، ۱۳۸۷ در ۲۳۴ صفحه منتشر شده است.

مؤلف این کتاب حجت الاسلام والمسلمین شیخ محمدحسین فاتحی از شاگردان آیت الله وحید خراسانی از مراجع تقلید مقیم قم است و قلمی ساده و روان دارد. روی جلد این کتاب به تصویر عالمان بزرگ معاصر (آیت الله سید محمدرضا گلپایگانی، آیت الله مرعشی نجفی، آیت الله بهجت، علامه طباطبایی و آیت الله وحید خراسانی) مزین است و متن آن شامل یکصد و پانزده حکایت مستند از امدادهای غیبی نسبت به معاصران است. در اینجا دو روایت آن از صفحات ۱۶۲ تا ۱۶۴ یعنی روایت‌های هفتاد و سوم و هفتاد و چهارم آن عیناً بدون دخل و تصرف نقل می‌شود:

«جناب آقای پروفسور سید حسن امین فرزند حضرت آیت الله سید علینقی امین که از ائمه جماعات تهران است، از والد محترمشان نقل کردند که: در سال ۱۳۱۴ شمسی که من طلبه‌ی جوانی بودم، عازم مشهد مقدس شدم. نزدیکی نیشابور کسانی که از مشهد برمی‌گشتند، گفتند: نظامیان در مشهد حرم و مسجد گوهرشاد را به توپ بستند و کسانی را که در کسوت روحانیت باشند، دستگیر می‌کنند.

من از اتوبوسی که عازم مشهد بود، پیاده شدم و با پای پیاده در بیابان حرکت کردم و گم شدم. هم تشنه، هم گرسنه و هم راه گم کرده بودم. تا چشم کار می‌کرد، اثری از انسان دیده نمی‌شد. ناگاه بدون مقدمه مرد بزرگواری ظاهر شد و شاخه‌ی انگوری به من داد که هم از تشنگی و هم

از گرسنگی نجات پیدا کردم. سپس راه را به من نشان داد که از این طرف حرکت کن تا به جاده برسی. من به راه افتادم و آن بزرگوار از نظرم غائب شد.

همچنین آقای پروفسور امین گفتند: در فروردین ۱۳۷۵ ش در مسجد اعظم ارومیه جناب حجت الاسلام والمسلمین آقای سید علی اکبر قرشی امام جماعت مسجد مزبور، برای من از جناب حجت الاسلام والمسلمین حاج شیخ محمد صادق نجمی (خوبی) نقل کردند:

مرحومه علامه شیخ عبدالحسین امینی صاحب «الغدير» قدس سره در سفری که به آذربایجان آمده بود، در بندر شرف خانه میهمان پدر من مرحوم نجمی شده بودند. [علامه امینی] یک روز برای ما نقل کرد:

من در نجف متن کتاب **کامل الزیارات** از تألیفات ابن قولویه قمی (متوفای ۳۶۸ ه.ق) را تصحیح کرده بودم و کتاب آماده چاپ بود؛ به فکر پیدا کردن وسائل طبع آن بودم. تا آن که روزی به قصد زیارت امام حسین از نجف، عازم کربلا شدم. وسیله‌ی نقلیه‌ی پیدا شد که تعدادی مسافر، قبلاً داخل آن نشسته بودند. من هم سوار شدم. یکی از مسافران که محترم و متعین به نظر می‌رسید و بعد معلوم شد ترک زبان و اهل تبریز است، از من پرسید: کتابی به نام «کامل» وجود دارد یا نه؟

گفتم: بله چنین کتابی هست. گفت: کتابی است که یک کلمه‌ی دیگر هم به دنبال لفظ «کامل» دارد؟ گفتم بله همین است.

پرسیدم شما از کجا با این کتاب آشنایی دارید؟

گفت: دیشب در خواب یکی از امامان (شاید امام حسین، تردید از ناقل است) را زیارت کردم. به من امر فرمودند که این کتاب **کامل الزیارات** را چاپ کنم ولی من نمی‌دانم این کتاب را چگونه تهیه کنم. علامه امینی (ره) فرمودند: من بسیار تعجب کردم و در عین حال خوشحال شدم؛ گفتم: این کتاب را با مقابله و مقایسه چندین نسخه مغلوط تصحیح کرده‌ام و آماده‌ی چاپ است.» (صص ۱۶۴-۱۶۲)